



سخنرانی عنایت امام رضا به زوار

حاج حسین خوش بچه

عنایت امام رضا به زوار

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن
الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و
رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، یک قدری توجه کنید؛ شما آسایش غیر امر
نباید داشته باشید. تمام آسایش شما باید با امر باشد؛

کسبتان، کارتان، راهتان، خوابیدنتان، تمام باید به امر باشد. حکومت تا زمان پیغمبر واحد بود؛ یعنی یک اسلام واحد بود. چون که خدای تبارک و تعالی وقتی پیغمبر را به اصطلاح برانگیخته کرد، امر برانگیخته کرد. گفت: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما.» (صلوات) نه به زمینی‌ها به آسمانی‌ها هم گفت تسلیم پیغمبر باشید. من یک دفعه یک اشاره‌ای یک جا کرده‌ام، خدا مقصد دارد. مثلاً یکی که یک درختی می‌نشانند، الان که میوه نمی‌دهد، مقصدش این است که این میوه بدهد. میوه اسلام، علی بن ابوطالب است. (صلوات)

حکومت واحد بود. حالا نگوئید که پیغمبر با آنها

می جنگید. آنها اسلام نداشتند؛ اما کسانی که اسلام داشتند آنها واحد بودند تا حتی ملائکه ها. حالا خدا گفت ای محمد، تا تو بودی اسلام واحد بود، بعد از تو این مردم (اینها که به اصطلاح اصحاب تو هستند) اینها هفتاد و سه فرقه می شوند. به پیغمبر هشدار داد. به پیغمبر هشدار داد. حالا از کجا اینها فرقه ای شدند؟ از آنجا که عمر، جلسه بنی ساعده درست کرد. دلم می خواهد بنویسید، حواستان جمع باشد، یادداشت کنید. معلوم نیست من دیگر این حرفها را بزنم؛ خیلی توجه کنید. نگو من می دانم یا می کنم، فهمیدی؟ بنویسید، تنبلی نکنید. حالا از آنجا مردم مرتب فرقه، فرقه شدند، خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را گفت،

کاش حرف پیغمبر هفتاد و سه فرقه بود، مردم فرقه، فرقه شدند. تمام این فرقه‌ها که شدند، تقصیر این دو نفر است. حالا شما حسابش را بکن، خدا در هر زمانی برای شما حجت گذاشته است.

قربانتان بشوم، عزیزان من، فدایتان بشوم، بیایید روح شوید از جسم دست بردارید تا این حرفها را توجه کنید. به تمام آیات قرآن، اگر جسم باشید این حرفها را توجه نمی‌کنید. گوش می‌دهید، می‌نویسید، عمل نمی‌کنید؛ اصل، عمل است. «حی علی خیر العمل». حالا مردم فرقه، فرقه شدند. اینکه خدا می‌گوید تمام گناه انس و جن گردن این دو تاست. چرا؟ اینها مردم را به گناه واداشتند. حالا وقتی که اینجور شد، خب، رفتند. هفتاد

هزار نفر رفتند دنبال این دو نفر، اینها دست از آن کسی که خدا معین کرده برداشتند. امیرالمؤمنین، صاحب الامر. الان هم ما خدا نکند دست از ولی الله الاعظم برداریم، ما ادیانی می شویم. خیلی ها ادیانی شدند. حالا خلق بالاخره مرتب حرف هایی را به وجود آورد. او یک اسلامی را به وجود آورد که به تمام آیات قرآن، اصلاً آن اسلام وجود نیست. با اسلام رفت چه کار کرد؟ عزیز ما نه، عزیز تمام خلقت را، زهرای عزیز را کشت. بیا علی نماز جماعت بخوان!! می خواست علی را به ثواب برساند، بیاید نماز جماعت ثواب کند. به تمام آیات قرآن این دو نفر امیرالمؤمنین را خلق حساب می کردند. می گوید بیاید نماز. آخر، پیغمبر فرمود: هر کسی که بیاید

نماز اگر از ده تا تجاوز کند، انس و جن بیاید نمی تواند [ثوابش را مشخص کند]؛ اما پشت پیغمبر باشد. فردا که ان شاء الله امام زمان بیاید، پشت سر امام زمان باشد، نه پشت سر غاصب. حالا آمده چه کار کند؟ می گوید علی بیاید نماز جماعت یک چنین ثوابی را ببرد. به حساب دلسوز شده در ظاهر. مردم هم قبول کردند. این است که جز می زخم بابا، یکی اینها را خلق حساب نکنید، یکی هم دنبال خلق نروید. چه خبر است دنیا؟ الان چه خبر است؟ آن وقت مردم دنبال حکومت ها رفتند. خوب می دانید که از بعد از عمر و ابابکر چه شد؟ افتاد دست بنی عباس. امام صادق می گوید اینقدر که اینها ما را اذیت کردند، بنی امیه نکرد. چرا؟ به اینها توهین

می کردند. وقتی آن توهین را کردی کافری. زمان بنی عباس مرتب توهین می کردند. از آن موقع که بنی عباس چندین سال حکومت کردند، افتاد دست چه کسی؟ دست خلفای غاصب. آنها آمدند حکمران شدند. در هر زمانی حکمرانند. مگر در زمان ما حکمران نیستند؟ پی چه کسی می روید؟ همه این کارها را که کردند، به اسم اسلام کردند.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ماست

حالا به اصطلاح معاویه آمده گفته من خلیفه هستم، اما خلیفه عمری است. خلیفه عمری است. کجا خلیفه

عمری است؟ ما هم امام حسین را قبول داریم، هم حرفش را قبول داریم. من حرف هیچ خلقی را قبول ندارم. شما هم باید قبول نداشته باشید. خلقی که حرف خودش را بخواهد به ما تزریق کند، نه خلقی که حرف آنها را بزند. الان هم خدا نماینده گذاشته. اگر الان امام زمان نیست، والله، بالله، خدا نماینده گذاشته است. جانم، ما یک قدری تقصیر داریم. ما باید تقصیرکار نباشیم. حالا آنها چه کار کردند؟ می‌دانید که چه کار کردند، چه غاصبیتی کردند؟ اگر اینها که ادیانی شدند، غاصب شدند، اینها را کشتند، به تمام آیات قرآن، خدا را کشتند. چون که امیرالمؤمنین امر خداست، امام حسن امر خداست، ائمه امر خدا هستند، امام زمان امر

خداست. کجا می روید؟ قربانتان بروم چرا بیدار نمی شوید؟ والله، بالله، این جلسه الان عنایت امام رضا است، عنایت می کند این حرفها را بزنیم. حالا عزیز من، دنیا حکومتی شد. حرفم سر این است. بشر هم (نه شما حالا یا آنها)، مردم دنیا رفتند دنبال حکومتها. حالا رفتند. مگر خدا دست برداشت؟ گفت اینها که رفتند دنبال حکومت، دنبال عمر و ابابکر، دنبال علی بن ابوطالب وصی رسول الله، امام انس و جان، امر خدا، مقصد خدا نرفتند، رفتند دنبال آن دو نفر، یک دفعه خدا گفت: اینها مرتد و کافر شدند. چرا توجه ندارید؟ نگفت؟ ببین، آنها می دانند که آنها خدا، خدا می کند، گفت باید علی، علی کنید. نکردند؛ گفت مرند و کافر

شدند. به ما دارد چه می گوید؟ می گوید اگر یکی با دین از دنیا رفت، ملائکه تعجب می کنند. ما هم حکومتی شدیم. (صلوات)

حالا هر کاری می کنند با اسم اسلام می کنند. مگر شریح قاضی به اسم اسلام نکرد. به اصطلاح خودش طرفدار خداست. می گوید حسین کافر شده؟! یعنی چه؟ یعنی دست از خدا برداشته است. تمام مردم باور کردند. آخر حجت خدا، نور خداست. حجت خدا، امر خداست. حجت خدا، یقین خداست. حجت خدا، امر خداست. گذاشتند کنار، رفتند دنبال حکومت، دنبال اسلام. کجا دنبال اسلام می روید؟ یعنی اسلام عمری. حالا می گوید چه؟ می گوید این هشتم محرم آمده، بیرون پشت به

خانه کرده. ببین، اصلاً من به تو می‌خواهم بگویم:
مرتیکه، مکه سنگ و کلوخ است. این چیست که امام
حسین به این پشت کند؟ اصلاً ارزش ندارد. ارزشش مال
این است که دور بزنی بگویی علی. نه اینکه دور بزنی
بگویی غاصب کثیف عمر!!! تو دور می‌زنی چه
می‌گویی؟ خدا کند من تند نشوم، کند هست. بس
ناراحت می‌شوم. تو دور برای چه می‌زنی؟ چه چیزی
داری می‌گویی؟ چه کسی را تایید کردی، آنجا می‌روی؟
خب، حالا این یک کار امام حسین ناجور بوده! یکی هم
به خلیفه مسلمین پشت کرده!!! بفرما! خلیفه مسلمین!
آخر، یزید، سگ باز بچه ملوط کثیف بی دین لا مصب
است؟ من به قربان امام حسین بروم، وقتی از طرف یزید

آمدند گفتند بیا خلاصه این را قبول کن، (ببین من دارم می گویم امام حسین خوب توجه کرد. اما شما توجه می کنید؟) امام حسین گفت: فلانی، این که خلیفه ای که خدا معلوم کرده نیست. هم این را عمر معلوم کرده، هم بابای این را. یک کسانی هستند الان هم هست، به دینم هست، به آیینم هست، به روح تمام انبیاء هست، الان هم آمده به اسم اسلام مردم را گمراه می کند. در هر زمانی اینجوری بوده. حالا به او آمده می گوید (ببین چقدر این اباسفیان، اسلام را می خواست) آمد گفت آخر، چه کار کردی؟ چرا تو زهرا را کشتی؟ آخر، این زهرا می گوید بوی بهشت می دهد. این زهرا را گفت هر که اذیت کند من را اذیت کرده، هر که من را اذیت کند خدا

را اذیت کرده. اینجا حالا متدین شده!!! حالا این متدینی ها مثل متدینی های بعضی ها است. به تمام آیات قرآن، دارم می بینم. این مسلمانی ها را دارم می بینم و می سوزم و نمی توانم بگویم. شماها هم آنها را می خواهید. حالا خیلی نخواهید، کم می خواهید. گفت: ابوسفیان من حکومت شام را می دهم به پسر ت. سر شترش را برگرداند، از حمایت دست برداشت!!! [امام حسین] گفت این بابایش این را داده، گفت این هم که غاصب است، من بیایم غاصب را قبول کنم؟

[والی مدینه] رفت به یزید گفت فایده ندارد، اصلاً فایده ای ندارد. گفتم که ریختند دور خانه امام حسین، بنی هاشم همه دست به شمشیر کردند. گفت (آخر، ببین

چه می گوید) گفت یا قبول کند، یا او را بکش. این کشتن توی یزید است. قربانتان بروم، همه تان باید ولایت تویتان باشد، نه خلق. دوباره تکرار می کنم. به سی جزء کلام الله، می فهمم چیزی که شما را از دین باز می دارد خلق است. این همه می گویم پیرو خلق نباشید، می فهمم و می دانم و می گویم پیرو خلق نباش. عزیز من. تندش کنم؟ به تمام آیات قرآن، پیرو خلق باشی، ولایت کش هستی. حسین نیست که او را بکشید، امرش را می کشید. امر آنها را قبول می کنید. وقتی امر آنها را قبول کردی، مقصد حسین را کشتی. حسین را کشتیم، به دینمان کشتیم. قربانتان بروم، من هشدار می دهم به شما. به سی جزء کلام الله، اینقدر من به امام رضا جز

زدم که آقا جان یک چیزی بگو من به اینها بگویم. حالا چه کار کرد؟ حالا امام حسین قبول نکرد. حالا می خواهد امام حسین را بکشد. کمک می خواهد، کمکش نشو. شریح کمک می خواهد، منافق کمک می خواهد. حالا چرا؟ اگر یزید یک نفر بود، ببین آیا می توانست امام حسین را شهید کند؟ پس تو که پیرو حکومت عمری هستی شریکی. با جلسه بنی ساعده شریکی. آیا حالی تان می شود یا نه، یا می دوید یک چیزی می گیرید و یک چیزی هم می خورید و یک مرغی هم می گیرید و می دانم یک مرغی چیزی درست می کنند و می خورید و یک کار دیگر هم می کنی و یک نمازی هم می کنی؟ آره تو بمیری تو موحدی!!! عزیز من، تو مقصدت چیست؟

کجایید؟ برگردید بیایید بیدار شوید. بیاییم از عبادت‌هایمان توبه کنیم. چقدر من امروز التماس به حضرت رضا کردم. آقا جان اینها از آنها نباشند که کارشان باشد. اینها را تحویلشان بگیر. اینها را از آن روحی که خدا به تو داده، به این رفقای من بده. تو خیال نکن من شما را نمی‌خواهم. من که دیگر نمی‌توانم خیلی افشا کنم بگویند اینها، حسین هم خلق پرست است. نمی‌گویند. این می‌فهمد، می‌داند، می‌گوید این هم خلق پرست است. اتکایش به مریدهایش است!!! من مرید ندارم. من که مرید ندارم، من مطیع همه شما هستم. به دینم، راست می‌گویم. اگر حرفی بزنید که ببینم درست است، اطاعت می‌کنم.

اما حرف چرت و پرت نباشد. آن را متلک هم به شما می گویم. من پی این می گردم.

حالا حرف من این است. آمدند رفتند به حرف حکومت. ببین، این که دارد می گوید پیغمبر دارد می گوید به امر هر که راضی باشی جزء آن هستی، این است. امام سجاد می گوید: هر که را دوست باشی، [با آن محشور می شوی] این است. تو کسی را تا دوست نداشته باشی، دنبالش نمی روی. تا کسی را دوست نداشته باشی، او را نمی خواهی. آدم کسی را دوست دارد، شب و روز به فکرش است. مگر ممکن است ما کشتن حضرت زهرا را فراموش کنیم؟ مگر ممکن است ما کشتن امام حسین را فراموش کنیم؟ شیعه می سوزد.

خب، حالا خلق تو را چه کار می کند؟ تجدیدی ات می کند. یک چیزهایی با لذت می آورد جلویت، تو هم می روی پی همانها. الان مگر نیاورده؟ چه چیزی آورده؟ دیگر نمی دانم چقدر بگویم؟ ما اغلبمان پی لذتیم، نه پی عزت. ان شاء الله امیدوارم که همه شما پی عزت باشید. عزت کجاست؟ آن موقع که امر را اطاعت کنید، آن موقع که گناه نکنید؛ عزیز من، آن موقع امام زمان تو را می پذیرد. چرا اعلام کرد، آن چیزی که به عمرو ابابکر گفته، به زمان ما هم گفته که اگر یکی با دین از دنیا بروید، ملائکه تعجب می کنند. اما به همه کس گفت؟ نه. حالا هم کسی هست که در هر شهری باشد، به واسطه اش آن شهر محفوظ می شود. حالا هم هست

خیال نکنید نیست. خب حالا خدا شما را رها کرده؟ نه راهنمایی ات کرده. می گوید من اگر الان امام زمانم را مخفی کردم، اولاً که امام زمان مخفی برای همه کس نیست؛ اما مخفی کردن امام زمان عمومی است؛ یعنی الان در تمام این عالم در تمام این دنیا در تمام اینجا چیز است. این حرفی که می زنم عمومی است اما خصوصی اش هم هست. مگر آن ناصبی نبود که به انار نوشت ابابکر، عمر، عثمان، علی. این مرتب فشار داد، نقش بست. ناصبی برد آورد، گفت خلیفه بیا دیگر چه می گویی، امر خداست. یکی دوتا از شیعه ها را خواست گفت جواب بدهید. گفتند یک هفته. حضرت گفت چرا گفتید یک هفته؟ پس هست. حضور می یابد و حضور

می کند و به حضور می آید. به حضور شیعه می آید. به دینم، راست می گویم. خوب شد؟ اما دنیا را بریز دور. [عیسی] یک سوزن و نخ داشت، نگهش داشت. تو کجا به آسمان می روی؟ بروی، یک سوزن و نخ نداری، تو را می برد. خدا تو و عیسی و اینها را فرق نمی گذارد. خدا می گوید این که من می گویم پیش تو نباشد، بیا بالا. بیا برو تا «قاب قوسین او ادنی» الان بگویم تند می شود. مگر پیغمبر کیست؟ برای پیغمبر هم، خدا همه اینها را به او داده. پیغمبر آخرالزمان هم مستقل نیست. اگر مستقل است، پس چرا خدا می گوید: ای محمد، تو بچه یتیم بودی، من این را به تو دادم، من این را به تو دادم، من این را به تو دادم. پس با داشتن خدا طیران

می کند می رود در آسمان تا «قاب قوسین او ادنی» می رود. تو هم بیا همین جور بشو، می روی. «اهدنا الصراط المستقیم». من نمی گویم مانند نبی می شوی، او نور خداست. من الان دارم در جسمیت، در اسلام، حرف می زنم. یکی حرف نزنند بگویند این اینجوری است. من در اسلام دارم می گویم. در اسلام اگر تو هم باشی، می روی به آسمان. (صلوات)

البته من تشکر می کنم که شما می آیید. خدا اجر به شما بدهد. چقدر التماس به حضرت رضا کردم چه بده، چه بده. خب دوستان دارم، می خواهمتان؛ اما آن که باید بشوید، هنوز نشده اید. من دلم می خواهد شما آسمانی شوید. کجا آسمانی می شوید؟ عزیز من، تجدیدی نشو.

کجا آسمانی می شوید؟ عزیز من، گناه نکن. دروغ نگو، خدعه نکن، چشمت بکر باشد، پایت بکر باشد، علی در قلبت باشد. به توسط امیرالمؤمنین می روی بالا. از اینها که می روند بالا چه می گویند؟ آپولو. آپولو بالا می رود، با چه چیزی می رود؟ یک چیزی تویش است، هیکلش به توسط آن می رود. مثلاً ببین، ماشین بنزین به آن می زنند، می رود. فهمیدی؟ جسارت می شود این حرف را بزنم. آن باید در تو باشد که تو بروی در آسمان. آسمان که اصلاً چیزی که نیست. پیش من که هیچ چیز نیست. اما تو قربانت بروم، محبت نداشته باش برو. یک محبت‌هایی است، می بینید این محبت‌ها امر خداست. خانمت را باید بخواهی، بچه‌ات را باید

بخواهی، ماشینت را باید بخواهی، خانهات را باید بخواهی. تمام اینها را باید بخواهی؛ اما علاقه به آن نداشته باشی. یک وقت اشتباه نکنید بگویید حاج حسین ما را می خواهد چیز کند. زن هایتان هم بیایند بگویند دیگر نمی خواهد بروی. جداً باید خانمت را بخواهی. امرش هم که امر خداست، باید اطاعت کنی. چه چیزی می گویی تو فضولی نکن، حرف نزن، این حرفها چیست که می زنید؟ او هم انسان است. (صلوات) پس بعد از رسول الله رفتند طرف حکومت ها. باز هم خدا می داند مرتب می خواهم بگویم، می توانم بگویم که الان چه خبر است. دنیا چه خبر است؟ ما چه جوری هستیم آنها چه جوری اند. قربانتان بروم، یک اشاراتی

می‌کنم. پس بنا شد که شما، تند است اما درست است، نمی‌خواهد دنبال اسلام بروی. بس است رفتی. حالا خدا می‌دانی، معلوم کرده. گفتم امام زمان برای همه کس غایب نیست. دیدی گفتم [امام زمان] حضور کرد. [امام گفت] این قالب است. این [وزیر] درست کرده در بالاخانه است. به آن حاکم بگویید این را [وزیر را] نگه دار. خودتان بروید. نشان داد رفت گفت دیدید این هست. پس امام زمان هست. حالا هم هست، در عالم رویا حرف می‌زند. آدم حرفش را می‌پرسد. مشکلاتش را می‌گوید. رفع مشکلات می‌کند. مگر نبود که گفتم می‌خواهم یاورت باشم، گفت صلوات بفرست، راه را نشانت می‌دهد.

اصلاً صلوات یعنی چه؟ الان بیشتر علمای اعلام،
اعلی هایشان می گویند صلوات این است که آنها [اهل
تسنن] می گویند: اللهم صلی علی النبی، ما می گوئیم
اللهم صلی علی محمد و آل محمد. گفتم به محمد، این
نیست. داد طلبه ها درآمد. حالا آنها هم من را
می شناسند. اگر کافر می کنند، کافری من را افشاء
نمی کنند، آن هم یک خرده می ترسند. فهمیدید؟ گفتم
می دانید چه چیز است؟ گفتم: «ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا
تسلیمًا.» (صلوات)

آن صلواتی که می فرستید باید تسلیم پیغمبر باشید. آن
صلواتی که یکی اش این همه ثواب دارد، این است. تو

تسلیمیت پیغمبر را باید افشاء کنی. چه صلوات می فرستی؟ تسلیمیت پیغمبر این است که حرف پیغمبر را بشنوی. حرف پیغمبر گفتم علی بن ابوطالب است. (صلوات)

گفت پس ما یک عمری صلوات فرستادیم اینجوری فرستادیم. گفتم اینقدر می خواهی بفرست که...؛ اما انصافاً وجداناً قبول کرد. چقدر الان این اهل تسنن صلوات می فرستند؟ بی خود نیست که حاجی ها وقتی می روند، می آیند سنی می شوند. خب، عبادت های آنها را می بینند، کارهای آنها را می بینند. آخر، کار آنها را وقتی دیدند، می گویند که یعنی آنها درستند؛ اما از نادرستی نادرست تر است. آنها، حاجی ها، عبادت را

می بینند، نه اینکه خودشان عبادت نمی کنند وقتی اینها می کنند، می گویند به، به، اینها عجب آدمی هستند!!! کاش مکه را نروید که سنی بشوید. عزیز من، تو که مکه می روی باید چه کار کنی؟ چه خبر شده مکه؟ چه ظلم هایی شده؟ چه دلهایی را، اینها دل خدا و پیغمبر را آتش زدند؟ حالا خوب است دیگر. این که می گوید یکی از دنیا برود، بی دین می شود [چون] اینها را می خواهید. عمر را نمی خواهی، اصحابش را می خواهید. عمر را نمی خواهی کارش را می خواهی. خیلی من درد دل دارم. یک روز گفتیم دلمان درد می کند یکی رفت یک خرده آب نبات آورد!!! حالی اش نیست من چه مشکلی دارم. الحمدلله شما حالی تان

است. قربانتان بروم، فدایتان شوم، عزیزان من.

آن وقت حکومت ها یوم جلوی تو می آورند، مردم هم می روند دنبال یوم. مگر یوم نیست؟ چه یومی است؟ یک اشجع درست می کند، می گوید بدو دنبال من. هر که هم نرود، پدرش را درمی آورند. حالا برو کنار. من الان دوباره می گویم قربانتان بروم، نه کسی را تایید کنید، نه تکذیب؛ بروید کنار. اطمینان داشته باش چون که خدا می گوید من در کمینگاه ظالم هستم، هر وقت باشد به او می زنم. مگر به عمر و ابابکر نزد؟ فاششان کرد؛ گفت اینها مرتد و کافرند. مگر به قلدرهای زمان نزده؟ این ادعای خدایی می کرد، یک پشه روانه کرد در دماغ این. گفت مرتیکه تو خدایی؟ من پشه را خلق می کنم، حالا

پدرت را در می آورم. رفت در دماغ خدا! حالا یکی از این تخم مرغها درست کردند نمی دانم از چه، این می خواهد چیز بخورد این را مرتب بزند توی سر خدا، این چیز بخورد. این آخر خداست تو رفتی [دنبالش]؟ بدتر از آن این است که تو دنبالش می روی. حالا این می گوید من خدا هستم این می گوید من یک چیز دیگر هستم. می روی دنبالش. توجه، توجه!!! توجه، توجه کنید به این حرفها. آرام.

قربانتان بروم، فدایتان بشوم، عزیزان من، بیایید حرف بشنوید. پس گفتم که الان زمان ما ثواب، شده عبادت. بین، پس همان زمان است. آره، برود در مسجد و برود جلسه بگیرد و برود اینجا، همه این کارها را بکند.

آخرش چه می‌خواهی؟ به تمام آیات قرآن، من یک دفعه، دو دفعه آقا را دیدم تنهای تنها بود. خب حالا ببین خدا چه کار کرده است؟ حالا این را می‌خواهم بگویم. این را الان به شما بگویم، خدا معلوم کرده..، خدا می‌گوید: برو دنبال متقی. آن متقی، نماینده امام زمان است. آن متقی را خدا نگهش می‌دارد. مگر موسی را نگه نداشت؟ در دامن دشمنش بزرگش کرد. مگر یوسف را نینداخت در چاه؟ یا ایا جبرئیل، بگیر یوسف را. به او گفت کجا صدمه خوردی؟ گفت: امر را اطاعت کردم. گفت من در سدر المرسلین بودم، گفתי بگیر. چه جور آدمم این را گرفتم. خدا می‌گیرد تو را. نگاه نکن حالا یکی با تو بد می‌شود. بد بشود. به فلانی گفتم (آن که

گفتم را نمی خواهم بگویم. گفته ام به این) تازه می گوید
بیا مثل من بشو؛ اگر نه من از تو راضی نمی شوم. من هم
به او گفتم، حالا اینجا نمی گویم. تو هم باید همین جور
باشی. من که اینجورم، تو هم باید اینجوری باشی. حالا
دل خور بشود، چطور می شود؟ ما اصلاً نباید بخواهیم که
این ما را بخواهد. خدا می داند من بعضی ها را اینقدر
می خواهم که فقط جانم را فدایش نمی کنم. هر چه
دارم را فدایش می کنم؛ فقط جانم را گذاشتم برای امام
زمان. اگر آن را هم برای امام زمان نگذاشته بودم،
فدایش می کنم. چرا؟ علی دارد، حسین دارد، زهرا دارد،
سختی دارد، اخوت دارد، کمال دارد، جمال دارد، همه
چیز دارد. پی چه می گردی تو؟ حالا خدا گفت متقی، برو

آنجا. حالا باز هم پاداش به تو می دهد. هستند. حالا به تو می گوید که برو آنجا، با او بساز، آخر، او یک وقت، داد هم می زند، یک وقت یک چیزهایی که مطابق میل تو نیست، هم می گوید. اینها را آن وقت شیطان بزرگ می کند. می گوید اگر آدم خوبی بود، چرا این را گفت، چرا آن را گفت. این را بزرگ می کند. از اینجا شما را ورمی آورد. از اینجا که شما را وراورد، به دینم، به آیینم، از امر ولایت ورمی آورد. کسانی که از اینجا وراآمدند، از امر ولایت وراآمدند. اینجا دارد امر ولایت افشاء می شود. خوش به حال شماها که این کتاب ها را کمک کردید، پخش شده است. الان جزوه ها، کتابها، اینها همه اش حضرت زهرا خوشحال است که دارید حمایت می کنید.

مواظب باشید نقامت نکنید. نقامت آن موقعی است که دست از اینجا برداشتید. (صلوات)

پس بنا شد دنبال خلق نروید. اینها ادیان به وجود آوردن است. الان می گوید این که خدا گفته عیب ندارد، تو هم می گویی عیب ندارد. بیا اینجا برویم، ثواب کنیم! امام صادق قسم می خورد، می گوید آنها که حربه نداشتند، دامن هایشان را پراز سنگ کرده بودند، می انداختند طرف جدم حسین، ثواب کنند. این را چه کسی کرده؟ من جز می زخم این را چه کسی کرده؟ خلق کرده. خدا کرده؟ خدا که می گوید این نور من است. خدا که می گوید اگر این نباشد، عالم فروریزان می شود. حالا به تو چه می گوید؟ می گوید برو به حرف متقی. من باز

هم پاداش می دهم. یک قصر به تو می دهم خلق اولین تا آخرین را دعوت کنی جا دارد. خب، بفرما. اگر امام زمان در ظاهر نیست، متقی که هست. تو صبر نداری که با متقی بسازی. متقی جلوی عشقت را می گیرد. تو عشق بازی، می خواهی عشق کنی. آن را می خواهی بگذاری، که اسمش را نمی آورم، عشق کنی، تجدیدی ها را عشق کنی. مال مردم را بگیری عشق کنی. تو عشق بازی. تو باید ولایت خواه باشی، نه عشق باز. اینها که همه می روند آن طرف. الان چه کسی است؟ الان ببینم کدام ما [این طرف هست]؟ قربانتان بروم، ما یک حدی هستیم. من دلم می خواهد تمام وجود شما بگوید علی، تمام وجودتان بگوید امام زمان، همه وجودتان

بگوید متقی. این زبان، دیگر زبان خداست. این زبان، دیگر به دینم قسم، زبان خداست. کلام، کلام خداست. الحمد لله شکر رب العالمین من نگاه می کنم می بینم همه شما همین سان هستید. این حرفها را می زنم که از آنها منزجر بشوید. نه اینکه شیطان یک دفعه شما را بازی بدهد. آره فلان کس یک چنین کاری کرده است و نمی دانم کارش خیلی به جا بوده است. مگر ابوحنیفه کارش به جا نبود؟ مگر به غیر این بود که یک چیزهایی گرفت داد به مردم؟ کارش به جا بود؛ اما [چون] به امر خدا، به امر امام زمان نبود، بی جا بود. کارهایتان که به امر امام زمان، به امر امیرالمؤمنین [نباشد] بی جا است. حالا او می داند با او چه می کند؟ اصلاً امام صادق را

نصیحت کرد. بعضی ها هم هنوز همین جورند. چطور نصیحت کرد؟ گفت آقا چیز گرفتن و به فقرا دادن عیب دارد؟ خب، عیبش را فهمید. آخر هم بی دین رفت. یک وقت انفاق تو را بی دین می کند. خوب شد؟ به جا نمی دهی. می دهی به بدعت گذار یا می روی به آن که با بدعت گذار است می دهی. به تو می گوید یک لقمه بده به مؤمن، خدا ثواب حج و عمره به تو می دهد. تو مؤمن را تشخیص نمی دهی. چرا تشخیص نمی دهی؟ ما ولایتمان کم است، نمی گویم نداریم. اگر ولایت داشته باشید، به تمام آیات قرآن، خودش راهنمایت می شود. توجه می کنی یا نه؟ من یک پاره وقت ها یک چیز به یکی می دهم، یک سجده شکر می کنم که خدایا این را

حواله کردی و اینجا آمد و من به او دادم، خدایا شکر. اما یک وقت می بینی یک چیز به یکی می دهی کفر است. گیج و ویج نشوید.

پس بنا شد حکومت ها غاصبند. عزیز من، دنبال غاصب نرو. کجا می روی؟ پی خوشی می روی. الان چه خبر است؟ گفتم چقدر «لا اله الا الله» گفتند و «لا اله الا الله» را نفهمیدند. اصلاً خدا طردت کرده. می گوید اگر «لا اله الا الله» گفتی، قبولی من علی است. قبولی من علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین، حجت خدا، وصی رسول الله است. آن وقت «لا اله الا الله» گفتی. دروغ می گویی. تو اگر من را قبول داری، چرا امر من را قبول نداری؟ امر من، علی بن ابوطالب است. (صلوات)

حالا که امر امیرالمؤمنین را قبول داری، امیرالمومنین خودش امر است و یک امرهایی هم می کند باید آنها را قبول کنید. یکی امر امیرالمؤمنین این است که سخی باشید. یکی امر امیرالمؤمنین این است که می گوید من عدالت دارم، تو هم عدالت داشته باشی. ببین، امیرالمؤمنین چه جور است؟ به یک بچه یهودی ظلم شده است، امیرالمؤمنین می تواند برود آن ظالم را بکشد، علی آن کار ندارد می گوید خودم ناراحت شدم. کاری به آن ندارد، می گوید من ناراحت شدم. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت چنان ناراحت شد امام المبین، یعسوب الدین، قدرت تمام خلقت، گفت کمرم لطمه خورد، نمازهای نافله اش را تا چند وقت

نشسته می خواند. این مظلوم پرور است، نه ظالم پرور. این مردم، حکومت ها، بیشترشان ظالم پرورند. می گوید به حرف من باش، نباشد، اینجوری اش می کنند. چه فرق می کند؟ او هم به امام حسین همین حرف را زد. گفت: بیا به حرف من باش. بفهم من چه می گویم؟ کجایید؟ کجا می روید؟ چرا ناراحت نیستی؟ من رفتم دیدم یک مشت از این کیفی ها، همچنین می خندیدند و می گفتند. گفتم نمی فهمد چه کار دارد می کند، می خندد. خنده نفهمی است. خنده های شما همه اش فهمیدگی است. نمی فهمد دارد چه کار می کند، چه کسی را پرورش می دهد. دنیا پرورشگاه است، باید امر خدا را پرورش بدهی. الان قسم می خورم همه شما تا

الان (فردا چه جور بشود را نمی دانم) شما الان دارید ولایت را پرورش می دهید، امر حضرت زهرا را پرورش می دهید. من بی خود اینقدر شماها را نمی خواهم. خیلی می خواهم.

قربانتان بروم، توجه کنید چه کار خدا؟ چطور موفق نمی شوید؟ یک نفر از زاهدان (به اصطلاح خیلی در زاهدان از این متدین تر کم هست) این برمی داشت یک وقت من به او گفته بودم که یکی از این بچه های دهات است، حالا آمده مهندس فلان شده، گفتم یک گوسفندی، یک قدری نانی ببر آنجا دو سه سال برد. یک دفعه حس کرده نه که اینها خوششان نیاید نبرد. حس کرده نه که اینها بگویند باند درست کردی، نبرد.

این بدبخت شد، بیچاره شد. خدا گرفت از او. یک وقت می بینی کسی را به اصطلاح در ظاهر نمی خواهی؛ اما در باطن داری امر او را اطاعت می کنی، خواست او را اطاعت می کنی. تو همانی!!! چه کسی می فهمد این حرف را؟ تو داری خواست او را اطاعت می کنی. توی مردم است، به حساب می گوید من که با آنها نیستم. با او نیست، با خواستش است. با خواستش است. یک وقت یک تلفن به ما می زد گفت به یک نفر خصوصی گفته بود پسر من به من گفت، گفت من به ایشان تلفن بزنم، آن وقت می گوید تو با آنها سرو کار داری. هنوز حرف نزده این حرفها را دارد خودش درست می کند. این بدبختی از توی خودش ایجاد می شود. خدا نکند ما

بدبختی از توی خودمان ایجاد شود. عزیز من چه کسی را می خواهی؟

من به قربان ائمه بروم، مگر امام صادق نبود که می گوید یک عده ای از یمن می آمدند پدرم می گرفت اینها را می بوسید می گفت صادق جان، اینها بوی بهشت می دهند. تمام شما بوی بهشت می دهید. اما والله، خجالت می کشم وگرنه سراندر پایتان را می بوسیدم. چرا؟ شما الان دارید خواست حضرت زهرا را اطاعت می کنید. عزیز من، چرا این همه یک مؤمن را بالا برده؟ چون که این مؤمن ولایت دارد. می گوید می خواهید جمع ما را زیارت کنید؟ یک مؤمن را برو زیارت کن. اما «شرطاً و شروطها» نه هر مؤمنی. شما

مومن ها را اشتباه می گیرید. این است که من یک قدری این حرف برایم مشکل است که بزنم. شرط و شروط دارد. آن کس که نمی دانم یک ماشین پنجاه میلیونی دارد، یک خانه دارد، آتشکده درست کرده است. یک نفر از اینها که خیلی اسم و رسم دارد یک نفر گفت ما یک ماه در زیر زمین این کار می کردیم. آینه [کاری] کرده. خجالت می کشم، می خواست آنجا برود، همه جاننش پیدا باشد. تو او را می خواهی، تو با اعمالش شریکی بدبخت بیچاره. این مؤمن است آخر؟ هم فاسق است، هم فاسق درست کن است این. من نمی توانم بگویم. هم فاسق است، هم فاسق درستکن. کاش خودش فاسق بود. همین آدم مبلغ است. حالی ات است چه

می‌گوییم؟ من هم گفتم، گفتم همه شما خطیب هستید. امام سجاد گفت: ای خطیب، تو از برای خلق، خدا و رسول را به غضب آوردی. من به فرزند و اینها گفتم همه شما خطیب هستید. نمی‌توانند هم دست بردارند. اگر گفتید چرا؟ قانع و راضی نیستند. خدا رحمت کند علما را، این حاج شیخ عباس، مهدی شان می‌گفت (خدا او را بیامرزد) بابا جان، برو از این محله نگیر. برو دو سه تا از این محله‌ها که ما را نمی‌شناسند، از این چیزها، زده‌ها، بگیر. ببین، آبروی خودش را حفظ می‌کند، می‌گوید از اینها بگیر. چه خبر است؟ درد بی درمان من این است که شماها دنبال آنها می‌روید. برو کنار. همیشه خدای تبارک و تعالی شما بشر را راهنمایی کرده.

سلمان گفت اگر عمر من طولانی شد، آن زمان را درک کردم چه کنم؟ گفت: واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، به خیر و شر مردم شرکت نکن که خیرشان هم شر است. تمام خیرها در زمان ما شر شده است. به سی جزء کلام الله، نمی توانم بگویم. نوار است همه کس می شنود، نمی توانم بگویم. همه اش شر است. ما می گوییم، خود پیغمبر گفته، ما می اندازیم گردن این. چه کاره ای بابا؟ برو کنار عزیز من. اگر شما ثواب نخواهید کنید، کار درست است. من می گویم گناه نکنید، ثواب هم نخواهید بکنید. چون که حضرت فرمود که خیرشان شر است. آنها رفتند پی خیر به حرف خلق [رفتند] شما هم می روید پی شان. (صلوات)

رفتند به حرف خلق، زهرای ما را کشتند. رفتند به حرف خلق، نور خدا را، حقیقت خدا را، حسین ما را کشتند. کجا می‌روید دنبال خلق؟ آخ، آخ، وقتی آدم آتش می‌گیرد تمام کسانی که گمراه شدند دنبال خلق رفتند. اولاً کاری که کردند اینها را خلق حساب کردند. چقدر می‌گویم اینها را خلق حساب نکنید. حالا می‌گویی به فلانی، رئیس دانشگاه، می‌گویند که آن زمان اینجوری بوده است. زمان عوض می‌شود، آیا زهرای ما هم عوض می‌شود؟ آیا حسین ما هم عوض می‌شود؟ آیا امام رضا هم عوض می‌شود که زهر می‌دهید؟ تو عوضی هستی. خدا عذابتان را زیاد کند. نوشت به معاویه، معاویه می‌خواهم خوشحالت کنم خیالت راحت باشد. دیگر

مزاحم در حکومت نداری. زهرای عزیز می خواست فاش کند، دیگر نمی تواند. چنان فشار آوردم عضله هایش را خرد کردم. اگر این مصحف را فاش می کرد، الان ما از بین می رفتیم.

حالا حرف من این است؛ چه کسی هیزم جمع کرد؟ گفت بروید هیزم جمع کنید. گفت به علی بگو بیاید بیرون؛ اگر نه در خانه را آتش می زنم. باور نمی کردند. حالا شخصی گفت عمر، آخرین در را پیغمبر می گرفته، این الان این در، تبرک است. گفت: حکومت از این حرفها بالاتر است. آخ، آخ، آخ. زهرا گفت بروید، [دارد] قرآن را جمع آوری می کند. گفت: برو این حرفهای زنانه را بگذار کنار، حکومت باید واحد باشد. آخر چه کار کرد؟

فشار آورد زهرا را کشت. حالا کی علی را می کشد؟ چه کسی امیرالمؤمنین را می کشد؟ آیا می فهمید یا نه؟ خلق. خلق به حرف خلق رفت. تمام تا آخر عمرم این را می گویم. بیدار شوید. حالا زهرای عزیز غش کرده بود. آخر خدا نکند چیزی به پهلویت بخورد، تمام عضله هایش را خرد کرده بود. این داداش من یک بچه داشت، اسمش حسن بود، این اینجا کار می کرد. یک مشت نئوپان این طرف گذاشته بود، یک دفعه نئوپانها آمد، این بچه اینجا بود نئوپانها خورد رویش. او را مریض خانه بردیم، دکترو وقتی عمل کرد گفت: تمام این بچه فشار آورده خرد است. اینها هم حضرت زهرا را همین کار کردند. تمام اجزاء بدن زهرا خرد شد. حالا

نفس دارد. باز هم بیدار شد، گفت: فضا علی کو؟ تا جان دارد فکر علی است. تو فکر که هستی؟ حالا پا شد دست گرفت. چنان جسارت به علی، به زهرا فشار آورد، از بچه اش که زیر پا رفت صرف نظر کرد؛ می خواهد علی را نجات بدهد. دید چهل نفر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را می کشند و یک عده هم هل می دهند. علی دارد اعلام می کند به تمام خلقت تا قیام قیامت من این را قبول ندارم، من بیعت نکردم. بیایید شما هم بیعت نکنید با اینها. بیعت کردن با اینها یک عالمی را فاسد می کند. آمد سر طناب را گرفت یک تکان داد. آخر، زهرای عزیز بازویش، هم بازوی ولایت است و هم نبوت. اینها همه ریختند روی هم. [گفت:]: قنفذ، دست

زهرا را کوتاه کن. مگر باور می کردند می شود زهرا را بزنی. گفت بزن زهرا را. حالا چه کار کردند؟ علی را بردند مسجد. خدا لعنت کند اینها را، شمشیر روی سر علی گرفتند که بیعت کن. این یک وقت از اصحاب رسول الله بود، همین انس. انس بن مالک مالکیتی داشته بود. حالا رفته بود آن طرف. زهرا داشت می دید اینها این کار را می کنند. گفت دست از علی بردارید [اگر نه] نفرین می کنم. ستونها همه از جا حرکت کردند. من دو سال پیش رفتم مکه. تو این کار را نکنی، حاجی برو در حرم پیغمبر، این کار مال تو نیست. ادا درنیاوری نیروی در حرم. آقا جان برو تو باید بروی، یک دفعه دیدم یک برقی زد، حسن و حسین در مسجدند. به دینم دیدم،

زینب و ام کلثوم در مسجدند. مرتب دارد می گوید آخر مبادا بداء حاصل شود پدرمان را بکشند. همه دارند گریه می کنند. یک دفعه داد زدم، مسجد خراب شوی. مسجدی که تویش علی را بگذارند، اینها اینجوری بشوند، نمی خواهم ببینم. نه ثواب می خواهم، نه مسجد را. اما حاجی ها به شما می گویم شما این کار را نکنید. حاجی من علی دیدم و زهرا، تو دنیا می بینی. مبادا این کار را بکنی. مگر دنیا از دلت برود بیرون. این کار همه کس نیست. این یک وقت به آدم نازل می شود.

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، تو را به حقیقت امیرالمؤمنین به این رفقای من
حقیقت بده.

خدایا، این حرفها تزریق بشود به ما.

خدایا، اینها از خدا بخواهند عقلشان برسد. خدایا، این
مجلس را از اینها نگیرد.

خدایا، شما به من کار نداشته باشید دعا کنید رفقا را
ازشان نگیرد.

خدا، همه رفقا را یک دل کند.

خدا، ان شاء الله «المؤمنون اخوة» همه باهم برادر حقیقی

باشید.

خدا را قسم می‌دهم به باطن امام زمان، ما از اینجا وقتی می‌خواهیم برویم امر ببریم به قم. با امر زندگی کنیم. با امر بخواییم، با امر پاشویم. با امر حرف بزنییم. شما دیگر از دهانتان باید از زیارت که آمدید، امر صادر شود.

خدای به حق امام زمان، به حق دوازده امام، به حق زهرای عزیز، دعا‌های ما را مستجاب بگردان.

عاقبت تمام این رفقای من را به خیر بگردان.

خدایا، من گنه‌کار را مدیون اینها نکن، یک کاری بکنیم مدیون باشم. گفتم خدایا یک جوری بشود که تو نازل کن ما به اینها بگوییم.

خدایا، دعای ما را مستجاب کن.

خدایا، خواست ما این است که امام زمان ما را برسان.

ظهورش را نزدیک بفرما.

ما را یاور خلق حساب نکن. ما را یاور امام زمان حساب

کن. (صلوات)

یا علی